



وحید عسکریان متولد ۱۳۳۶ تهران است.او موسیقی آوازی را از سال ۱۳۶۲ آغاز کرده و محضر بسیاری از بزرگان موسیقی از جمله زنده‌یادان استادان علی اصغر بهاری، احمد ابراهیمی و همچنین شهرام ناظری، نصرالله ناصح پور و رامبد صدیف را درک کرده است. وی هم‌اکنون مشغول تدریس موسیقی آوازی به نسل بعدی است و شاگردان بسیاری را تربیت کرده است. آلبوم «پنجره بگشا» نخستین اثر این خواننده است که براساس اشعار شاعران نوپردازى مانند فروغ، شاملو و ابتهاج ساخته شده است.

۱۱۱

چرا!
اینقدر دیر وارد چره که موزیسین‌هایی شده‌اید که آلبومی از صدای خودشان در بازار موسیقی دارند؟

شما بهتر می‌دانید که موسیقی ایرانی و بروز و ظهور آن داستانی متفاوت از انواع موسیقی‌های دیگر در سرتاسر جهان دارد و ابراز جمعی آن (انتشار آلبوم) تا حدودی مشکل است. در واقع تربیتی که در طول سال‌های شاگردى پیدا کردم به من آموخت که خیلی آسان و سریع نمی‌شود به خوانندگی روی آورد و در دل مردم هنرپرور ایران رسوخ کرد. از طرفی دیگر نمی‌توانم منکر این بشوم که موقعیت مناسبی هم برای من ایجاد نشد با این محیط را برای خود آماده نکردم که بتوانم به سمت تولید آلبوم بروم. در واقع چنین کاری بلوغ همه‌جانبه می‌خواهد که شاید من به آن بلوغ نرسیده بودم. به علاوه به قدری درگیر یادگیری بودم که خیلی چیزها را به خاطر آن لذت از یاد برده بودم.

اینکه می‌گویید به آن بلوغ نرسیده بودم، فروتنی و شکسته نفسی رایج نیست؟

نه واقعا این‌طور نیست. آنقدر افراد توانمند هستند و کار بنده را خیلی بهتر از من انجام می‌دهند که شاید حضور معمولی من چندان معنایی نداشته باشد. منتها به یک مکمل نیاز داشتم که مرا به

گفت‌وگو با وحید عسکریان به مناسبت انتشار آلبوم پنجره بگشا

تبلور شعر نو در موسیقی سنتی

آن ستمی که وجودم آن نیاز را حس می‌کرد، راهنمایی و هدایت کند. آن سال‌ها که ششما از آن یاد می‌کنید باید کارم را شروع می‌کردم، هنوز با آهنگساز کاربلدی آشنا نشده بودم.

در واقع این‌طور که شما می‌گویید بخشی از انتشار آلبوم «پنجره بگشا» مربوط به تقدیر شماس؟ فکر می‌کنم آشنایی با آقای خازنی در سرنوشت من بود. من برای یک ضبط آماتوری گام برداشته بودم، اما به واسطه یکی از دوستان با جناب خازنی آشنا شدم و ایشان هم مرا در کمال ادب، مهر و فروتنی پذیرفتند. من در موسیقی به‌طور تمام و کمال به حس و حال خود مراجعه می‌کنم. درباره آقای خازنی هم قبل از اینکه بخواهم به هر فاکتوری در زمینه سلیقه موسیقایی توجه داشته باشم به ذهنیت و حس ایشان اتکا و سپس حرکت کردم. امروز هم خوشحالم که به سبب این اطمینان نتیجه خوبی را در خود احساس می‌کنم. ایشان برخورد مناسبی با من داشتند و اولین اتودی که از سوی ایشان به من رسید بسیار جذبد کرد.

چه تفکر و ذهنیتی در شما بوده که آهنگساز توانست آن نیاز را خوب درک و اعتماد شما را جلب کند؟

من علاقه زیادی به ادبیات دارم و مدام در حال مطالعه ادبیات هستم. چند سال بود به این فکر می‌کردم که شعر نو امروز باید بیشتر از اینها مورد توجه قرار بگیرد. تعدادی از شاهکارهای ادبیات معاصر در زمینه شعر را خیلی دوست داشته و دارم- سعی در این است آنها را در قالبی که دوست دارم به زبان موسیقی نزدیک کنم و به مرحله اجرا برسانم- وقتی این موضوع را با آقای خازنی در میان گذاشتم، متوجه شدم ایشان هم چنین علاقه‌ای دارند و آن را پیگیری می‌کنند. از سوی دیگر با توجه به دانشی



گرایش پیدا نمی‌کردم.

انتخاب شعر نو برای خوانش در آلبوم «پنجره بگشا» درواقع سرریز آن چیزی بود که استادانم به من آموختند که در جامعه به آن سنت یا مکتب می‌گفتند. در وجود و اثرم فکر می‌کنم. به این فکر نمی‌کنم که فلان ساختار در مقابل فلان مکتب قرار دارد یا فلان فرم با فلان قالب همسویی ندارد؛ اندیشه من این است که حس ذاتی همراه با برگرفته‌هایم مرا به کجا می‌کشاند. شما شک نکنید اگر من این پشثوانه را نداشتم، اصلا به این سمت و سو

برای خواندن آلبوم خودش سراغ شعر نو برود؟ این چیزی که شما می‌گویید، روی کاغذ و به‌قول دیالوگ‌های مرسوم، روی نقشه درست است. من با ادبیات و موسیقی زنده‌ام. هرکس «پنجره بگشا» را می‌شنود، پایه سنتی و مکتبی اثر را درک می‌کند و آقای خازنی این موضوع را به بهترین نحو درک و در بنده پیدا کرد. شما با شنیدن این اثر متوجه یک نوع یکدستی و یکپارچگی می‌شوید که مخاطب را به وحدت زیبایی‌شناسانه دعوت می‌کند. به بیان دیگر من سعی نکردم که براساس خواست بازار - مثل بسیاری از آلبوم‌های موجود در بازار - به سمت گنجاندن انواع

سلیقه‌ها در آلبوم بروم؛چرا که تربیت هنری من چیز دیگری است. من یک کار کلاسیک انجام دادم و در این مسیر باید خیلی چیزها را از نظر دور نمی‌کردم. متأسفانه امروزه خیلی از آهنگسازان ما از آنجا که مطلب برای گفتن پیدا نمی‌کنند، به دامن ریتم پناه می‌برند و می‌خواهند شنونده را به این وسیله حفظ کنند. اما تمام ماجرا این نیست، ما فرهنگ شعری غنی و ولایی داریم که به وسیله موسیقی متبلور می‌شود و هنرمندان ما براساس این اشعار به یک بلوغ احساسی در هنرشان می‌رسند که این تجربه ناب در خیلی از فرهنگ‌های موسیقایی دیگر قابل تجربه نیست

فکر می‌کنم صحبت در مورد استادان شما نیاز به وقتی مفصل دارد، اما بد نیست به این واسطه یادی از آنها هم کرده باشیم.

کاملا درست فرمودید. فکر می‌کنم در گفت‌وگوهای بعدی با سایر مطبوعات که در پیش رو خواهم داشت به این موضوع بپردازم. اما باید بگویم من پس از اینکه به دلایلی نتوانستم وارد هنرستان ملی موسیقی شوم، در سال‌های آغازین دهه ۶۰ وارد کانون چاووش و شاگرد آقای ناظری شدم که بی‌شک یکی از بهترین مدرسان آواز در موسیقی ماست؛ با آن نگاه بساز و آینده‌نگرشان. بعد خدمت آقای صدیف آشنا شدم و بعد با استاد علی‌اصغر بهاری آشنا شدم و تا روزهای پایانی زندگی ایشان در خدمت‌شان بودم. بعد از آن هم خدمت استاد احمد ابراهیمی رسیدم و از دریای بی‌پایان دانش و معرفت ایشان بهره‌ها بردم. پس از ایشان هم تا امروز یادگیری و آموزش را رها نکرده‌ام.

فکر می‌کنید در آلبوم بعدی‌تان هم ردپایی از «پنجره بگشا» خواهد بود؟ پرسش دشواری است؛ اما می‌دانم که باز هم سراغ شعر نو خواهم رفت، ولی این بار متفاوت از کار قبلی؛ حتی اگر یک گام حرکتی به سمت جلو نداشته باشم سراغ کار تازه و انتشار اثری دیگر نخواهم رفت.

چند شب‌ها خواب را گشتی اسیر / یک شبی بیدار شو دولت بگیر

در روزگاری که جامعه به صدای مناجات‌خوانی سیدجواد ذبیحی عادت داشت و در گوش بسیاری آوازهای غرای او در برنامه برگ سبز رادیو ماندنی شده بود، آوردن صدایی تازه که بتواند مناجات بخواند و مردم از آن استقبال کنند و از آن مهم‌تر اینکه اندوخته‌ها و دانسته‌های خود را متناسب با آن تغییر دهند، کاری دشوار بود.

در چنین شرایطی محمدرضا شجریان با ابیاتی از مولانا در آواز افشاری مناجاتی را بر جان‌ها نشانند که نه‌تنها در خاطرها ثبت شد بلکه بسیار فراتر از حرف و سخن کته شب زنده‌داری و روزه‌داری را نشان داد.

درنگ

در دفتر موسیقی چه خبر است؟

جابه‌جایی دفتر موسیقی

وزارت ارشاد با خانه موسیقی

لیلا موسی‌زادهدفتر موسیقی وزارت ارشاد که در دولت یازدهم قرار بود از حالت دفتر خارج شده و به عنوان مرکز موسیقی وزارت ارشاد شناخته شود این روزها دچار تضعیف جایگاه شده است. قرار بود با مرکز نامیدن «دفتر موسیقی وزارت ارشاد» رتق و فتق همه امور موسیقی در آن انجام شود؛ اما حالا خبرها حاکی از آن است که گویی مرکز یا دفتر موسیقی ارشاد در حد دفترچه شده و آن محوریت و مرکزیتی را که باید داشته باشد، ندارد. تا آنجا که حتی مدیران بالادستی ارشاد نیز بر این مساله واقفند و چندان وقعی به حضور به موقع این مرکز در امور موسیقی نمی‌دهند و چه‌بسا خود نیز آن را به حاشیه می‌رانند.

مساله در حاشیه قرارگرفتن دفتر موسیقی از امور مربوطه در دوره مدیریت پیروز ارجمند بر این مرکز چندین بار رخ داد و هر بار پیروز ارجمند با اظهار بی‌اطلاعی از فرآیند تصمیم‌گیری سخنانی بر زبان آورد که بیشتر از اینکه نشانگر اختلافات در مجموعه مدیریت موسیقی ارشاد و بین مدیران مجموعه ارشاد باشد نشان‌دهنده تعدد مدیریت درباره تصمیمات جدی در حوزه موسیقی و اعمال مدیریت از سوی مدیران بالادستی در زیرمجموعه است.

اوج این مساله در هفته گذشته رخ داد؛ زمانی که خبر واگذاری مدیریت جشنواره موسیقی فجر به خانه موسیقی اعلام شد و حسن ریاحی دبیر جشنواره موسیقی فجر اعلام داشت ریاست جشنواره امسال به خانه موسیقی واگذار شده و آنها برگزارکننده جشنواره موسیقی فجر هستند و امسال دفتر موسیقی ریاستی بر آن ندارد.

پس از اعلام این خبر پیروز ارجمند، مدیر دفتر موسیقی، که مطابق دستورالعمل ارشاد ریاست جشنواره موسیقی فجر را برعهده دارد، در مصاحبه‌ای اعلام کرد که چنین مساله‌ای صحت ندارد و تاکید دوباره بر ریاست دفترش و امسال دفتر موسیقی فجر کرد.

همچنین او امکان برون‌سپاری جشنواره موسیقی فجر به خانه موسیقی را منوط به شرایطی دانست و به‌طور ضمنی از عملکرد خانه موسیقی بودن حضور اعضای هیات‌مدیره خانه موسیقی وجود دارد. همچنین او درباره انتقادهای اخیر اهالی موسیقی به عملکرد خانه موسیقی و تاثیر آن در روند برگزاری جشنواره موسیقی فجر گفت: «انتقادهای شورای فرهنگستان و موسیقی و تاثیر آن در روند برگزاری جشنواره موسیقی فاجر گفت: «انتقادهای چراکه شبهانی در مورد قانونی بودن حضور اعضای هیات‌مدیره خانه موسیقی وجود دارد. در همین راستا نامه‌ای را آماده کردم تا به دست مدیرعامل خانه موسیقی برسانم. طی این نامه خواستار توضیح ایشان به مسائل مطرح شده و قانونی یا غیرقانونی بودن هیات‌مدیره جشنواره، اگر هیات‌مدیره خانه موسیقی و شورای عالی آن قانونی باشند، خانه موسیقی مشکلی برای همکاری با جشنواره موسیقی فجر نخواهد داشت.»

از طرف دیگر انجمن موسیقی، زیرمجموعه دفتر موسیقی وزارت ارشاد، تاکنون همه ساله مجری برگزاری جشنواره فجر بوده است، بنابراین علی‌ترابی مدیر انجمن موسیقی، که مدیر اجرایی جشنواره فجر است، مساله برون‌سپاری جشنواره را تایید کرده است. ضمنا ترابی در تشریح روند تصمیم‌گیری در نحوه برگزاری جشنواره فجر اعلام کرده بود که معاونت هنری سیاستگذار کلی جشنواره است و عملا در این سال‌ها دفتر موسیقی و انجمن موسیقی کار خاصی در جشنواره فجر نداشته‌اند و صرفا کارهایی در حد هماهنگی برعهده آنها بوده است.

همین سخنان، مدیریت چندگانه در بخش موسیقی وزارت ارشاد را زمانی عمیق‌تر آشکار کرد که علی‌ترابی سخن از چندین جلسه هماهنگی با خانه موسیقی برای برگزاری جشنواره فجر گفت و پیروز ارجمند از آنها اظهار بی‌اطلاعی کرد. همچنین او، علی‌ترابی را مدیر اجرایی جشنواره سی‌ویکم موسیقی فجر ندانست؛ چراکه در این باره به او حکمی نداده‌اند. ارجمند دربارۀ بی‌اطلاعی خود از تصمیم برون‌سپاری جشنواره به خانه موسیقی گفت که صرفا به او گفته‌اند جلسات با خانه موسیقی برای شنیدن پیشنهادات درباره خانه موسیقی است.

همین دوگانگی در حرف و عمل بر شایعاتی که از پارسال درباره عزل مدیر دفتر موسیقی ارشاد از سمتش مطرح بود، تاکید کرد چراکه حذف ریاست دفتر موسیقی از سی‌ویکمین جشنواره موسیقی فجر و واگذاری آن به خانه موسیقی آن هم بدون اطلاع دهی به مدیر دفتر موسیقی، تنها حکایت از دخالت مدیران بالادستی در حوزه مدیریتی مدیران میانی ندارد، بلکه از اختلافات بیشتری سخن می‌گوید که باید در روزهای آتی منتظر خبرهایی از این دست باشیم.

به هر روی مساله موازی‌کاری یا پنهان‌کاری در بخش‌هایی از مجموعه وزارت ارشاد بیشترین تاثیر را بر موزیسین‌هایی خواهد داشت که تا پارسال نسبت به برگزاری جشنواره موسیقی فجر، اگر هم علاقه‌مندی‌ای داشتند، امسال با حضور خانه موسیقی مایل به تعامل نیستند.

سخنان ترابی در تایید سیاستگذاری جشنواره

موسیقی فاجر، مدیریت موسیقی چندگانه در بخش موسیقی وزارت ارشاد را آشکار کرد

سخن از چندین جلسه هماهنگی با خانه موسیقی برای برگزاری جشنواره پیروز ارجمند از آنها اظهار بی‌اطلاعی کرد



علی ترابی



ایلیزور ارجمند

گزارش

گزارش

او را سلامت به ما بازگردانید. بیرون که می‌آیم دیگر نمی‌توانم صبوری کنم و صدای حق‌هقم بلند می‌شود. دکترها می‌گویند جذب اسکیزن به درستی انجام نمی‌گیرد و دو هفته گذشته

بهبودی حاصل نشده است.

از بیمارستان تا دفتر روزنامه، بغض کرده در ذهنم خاطراتم را ورق می‌زنم. مصاحبه‌ها و حرف‌هایی که با استاد نریمان داشته‌ام و منش بزرگ و طبع‌بلندش را که همواره شخصیت متفاوتی از او ساخته بود، با خودم یادآوری می‌کنم. ماه رمضان است. خاطرم هست که استاد نریمان در همین ماه با سحری‌خوانی روی پشت‌بام ردیف آوازی را از پدر آموخته است و آن نوازندگی تار را هم. تا روزی که صدای عود را از رادیو می‌شنود و این صدای بم او را وامی‌دارد به دنبال کشف این صدا برود و بداند از چه سازی این نوای بم بیرون می‌آید. بعد متوجه می‌شود این ساز عود است که در کشورهای عربی نواخته می‌شود؛ ولی تصویری از آن ندانسته است. اما پدر روزی او را سینما می‌برد تا همراهی کنندگانام کلثوم را که در آن عود می‌زند ببیند و بعد از آن سفرهای مکرر به تهران برای پیدا کردن سازنده ساز عود آغاز می‌شود. و عاقبت با تهیه عکس از روی همان فیلم نمونه عکسی از ساز عود برای نریمان آبتوسی سازنده به نام ساز آماده می‌کنند و ماجرا تا آن روز که اسکندر ابراهیم زنجانی نام منصور نریمان را به احترام نریمان آبتوسی انتخاب می‌کند، ادامه می‌یابد و به زمان کنونی می‌رسد که او پدر عودنوازی امروز ماست و این ساز چند هزار ساله را که سال‌ها بود نواخته نمی‌شد دوباره به زادگاهش ایران برگرداند.

منصور نریمان در کتاب تاریخ موسیقی ایران، با توجه به خدماتش صفحه‌ای را برای همیشه از آن خود کرده است که هرگز قابل حذف شدن نیست. هرچیز برای مدیران و متولیان هنری امروز شاید این عظمت سابقه قابل درک نباشد؛ چراکه هنوز پس از دوسال پیگیری و در انتظار ماندن، حوزه هنری سی‌دی این استاد را در دست انتشار نگه داشته و منتشر نکرده است اما تاریخ به احترام این بزرگان در کرنش است.



سه‌پاره نریمان آبتوسی و ذلیل ششیر

نوازندگی در انجمن سازیار

بین دستگاه‌هایی که علاثم حیاتی‌اش را کنترل می‌کنند می‌بینم. به علاثمی که متوجه‌شان نمی‌شوم نگاه نمی‌کنم و به استاد نریمان خیره می‌شوم که در محاصره انواع لوله‌هاست. می‌گویند رستم هم اگر بر تخت بیمارستان بیفتد از او دیگر نباید انتظار یلی داشت. بیمارستان هرچه هست نشانگر حال و روز خوش نیست

و رستم هم اگر باشی روی تخت بیمارستان بیماری و رنجوری بیشتر به چشم می‌آید. اشک بر چهارم نشسته، خم می‌شوم و آرام زیر گوش استاد نریمان زمزمه می‌کنم که استاد زود خوب شوید بچه‌های کلاس جمع‌ها منتظر استاد دخترخاله هم منتظر شماس. با اینن زمزمه‌ها گویی برای چند لحظه آرامشی می‌گیرد و بعد از آن دوباره تکان‌های بدنش شروع می‌شود. نمی‌توانم فضای آنجا را تحمل کنم و زودتر خارج می‌شوم. سراغ پزشکان و پرستاران می‌رویم و می‌گویم مراقب پدر عودنوازی ایران باشیید و

به دانشگاه در مرکز شهر نروند و تنها در منزل خود پذیرای هرجویان باشد. از بیماری‌ای که شاید اغلب استادان در سال‌های گذشته گرفتار آن شده‌اند و معلوم نیست این هوای آلوده بالای جان چند استاد بی‌بدیل دیگر خواهد شد.

پرستاری بیرون می‌آید و می‌خواهد بستگان تراز اول استاد «گان» بپوشند و کفش‌هایشان را نیز کاور کنند. ما نیز چنین می‌کنیم تا بلکه در کسوت خانواده استاد به دیدار نائل شویم. همسر استاد که عاشقانه عمری با همسرش زیسته ابتدا داخل می‌شود و بعد از چند دقیقه با چشم‌مانی اشکیار بیرون می‌آید. دخترخاله‌ای که روزی استاد نریمان برای او آهنگ دخترخاله را ساخته و خوانده بود حالا این روزها ساعت‌ها برای چند دقیقه ملاقات همسرش اسیر بیمارستان است تا بلکه در همان چند دقیقه دیدار به استاد اثرژی مثبتی بدهد. بعد از ملاقات دختر استاد نوبت به من می‌رسد. به تختی که استاد منصور نریمان بسر آن قرار گرفته می‌رسم و خود را

بعدازظهر روز چهارشنبه هفته گذشته با یکی از همکارانم به عیادت استاد منصور نریمان رفتم که این روزها در بیمارستان بهمن در بخش مراقبت‌های ویژه بستری است. می‌دانم دو هفته‌ای هست که پدر عود/ بریط‌نوازی امروز ایران در بیمارستان است و از آنجایی که استاد نریمان همواره از ایجاد مزاحمت برای دیگران پرهیز داشته است این‌بار هم به خانواده‌اش گوشزد کرده که خبررسانی نکنند تا کسی به زحمت نیفتند. با این همه وقتی خبردار می‌شوم که دختر استاد از آلمان برای عیادت پدر آمده است سخت نگران می‌شوم. احوالپرسی تلفنی‌ام

با سمیرا ابراهیمی دختر استاد نریمان تنها در چند کلمه اول قابل فهم بود و بعد در میان اشک‌ها که به هق‌هق تبدیل می‌شود قابل فهم نیست. یا دستپاچگی به تمام مسئولان و متولیان موسیقی که می‌شناسم‌شان پیامکی می‌دهم که زودتر برای عیادت از استاد اقدام کنند؛ چراکه تا این روز علی‌رغم اینکه خبر بستری بودن استاد نریمان تنها در یک خبرگزاری منعکس شده بود، هیچ کدام از متولیان فرهنگی و ارادتمندان او محض عکس یادگاری هم که شده بر بالینش حاضر نشده بودند. ضمنا در متن پیام می‌خواهم

بعلاظهر روز چهارشنبه هفته گذشته با یکی از همکارانم به عیادت استاد منصور نریمان رفتم که این روزها در بیمارستان بهمن در بخش مراقبت‌های ویژه بستری است. می‌دانم دو هفته‌ای هست که پدر عود/ بریط‌نوازی امروز ایران در بیمارستان است و از آنجایی که استاد نریمان همواره از ایجاد مزاحمت برای دیگران پرهیز داشته است این‌بار هم به خانواده‌اش گوشزد کرده که خبررسانی نکنند تا کسی به زحمت نیفتند. با این همه وقتی خبردار می‌شوم که دختر استاد از آلمان برای عیادت پدر آمده است سخت نگران می‌شوم. احوالپرسی تلفنی‌ام

با سمیرا ابراهیمی دختر استاد نریمان تنها در چند کلمه اول قابل فهم بود و بعد در میان اشک‌ها که به هق‌هق تبدیل می‌شود قابل فهم نیست. یا دستپاچگی به تمام مسئولان و متولیان موسیقی که می‌شناسم‌شان پیامکی می‌دهم که زودتر برای عیادت از استاد اقدام کنند؛ چراکه تا این روز علی‌رغم اینکه خبر بستری بودن استاد نریمان تنها در یک خبرگزاری منعکس شده بود، هیچ کدام از متولیان فرهنگی و ارادتمندان او محض عکس یادگاری هم که شده بر بالینش حاضر نشده بودند. ضمنا در متن پیام می‌خواهم که عجله کنند.

به بیمارستان که می‌رسیم همسر و دختر استاد نریمان پشت درهای بسته اتاق مراقبت‌های ویژه به انتظار نشسته‌اند تا بلکه چند دقیقه بتوانند ملاقات حضورى؛ آن هم با پوشیدین گان و حفظ شرایط بهداشتی داشته باشند. بیشتر از یک ساعت برای این فرصت صبر می‌کنیم و در این اثنا از روزگار گذشته می‌گوییم و از خدماتی که استاد نریمان برای بازگشت ساز عود به ایران انجام داده است. از تکنوازی او در برنامه گل‌ها و بعد تربیت نسلی از شاگردان عودنواز می‌گوییم و بالاخره ناراحتی روی‌وش که این سال‌ها موجب شده بود برای تدریس